



هرکس، جایی را که در آن متولد و  
بزرگ شده، دوست دارد؛ یعنی یک  
حس عمیق، یک دلبستگی خاص به  
آن دارد. جایی که خاطرات کودکی‌اش  
در آن شکل گرفته و همان جایی که  
آن را «خانه» می‌خواند.

ایران، خانه‌ی بیش از ۹۰ میلیون انسان  
است؛ خانه‌ای که برای خیلی‌ها فقط یک  
کشور نیست بلکه بخشی از هویت،  
خاطره و وجود آنهاست و همیشه هم  
خواهد بود.

هیچ‌کس دوست ندارد خانه‌اش خراب شود یا آسیبی به آن برسد.  
آدم‌ها از چیزی که دوستش دارند محافظت می‌کنند، برایش دل می‌سوزانند و  
مراقبش هستند. اما متأسفانه، گاهی بی‌توجهی‌ها، اشتباه‌ها و تصمیم‌های  
غلط، باعث اتفاقاتی می‌شوند که جبران‌ناپذیرند...  
اتفاقاتی که دل یک ملت را به درد می‌آورند و باعث از دست رفتن عزیزترین‌ها  
می‌شوند.

من مهاجرت کرده‌ام؛ یعنی از نظر فیزیکی از کشورم دور هستم، اما از نظر  
ذهنی و قلبی، هرگز نه.





بنابراین هر اتفاقی که می‌افتد، هر خبری که می‌شنوم، روی من تأثیر می‌گذارد... نه فقط من، بلکه خیلی از دوستان من که مهاجرت کرده‌اند هم همین حس را دارند. دور بودن به معنای بی‌تفاوت بودن نیست. بلکه برای من، وقتی که نزدیک نیستم، دست‌کم این معنا را دارد که صدا باشم؛ صدای مردم‌ام. یعنی تنها کاری که از دستم برمی‌آید... با نوشتن، با گفتن، با استوری گذاشتن، با هر راهی که بتوانم نشان بدهم که بی‌تفاوت نیستم.

ولی این دردناک‌ترین بخش ماجراست؛ اینکه هم‌سن و سال‌های من، در بخشی از عمرشان که باید زندگی کنند، آرزو بسازند و آینده‌شان را شکل بدهند، دارند با سختی و رنج

می‌جنگند و نظاره‌گر سوختن عمری باشند که خودشان در رقم خوردن‌اش نقشی نداشته‌اند... و من هم، تنها می‌توانم نگاه‌شان کنم یا نهایتاً صدای‌شان باشم.

این حس ناتوانی یا شاید کم‌توانی، آدم را از درون می‌شکند. با همه‌ی این‌ها که خیلی هم غم‌انگیزند، هم‌سن و سال‌های من، باعث افتخار این زمانه شدند. آن‌ها شجاعت را معنا کردند، در برابر ستم ایستادند و ثابت کردند که برای آینده‌ای بهتر، می‌توان حتی از جان گذشت.

درحالی که آنها زیر سلطه‌ی حکومت کنونی ایران، از ابتدایی‌ترین حقوق خود محروم هستند و از شنیدن مداوم این جملات که «می‌گذرد» و «درست می‌شود» دیگر آرامش و تسکینی نمی‌گیرند. چرا که اگر روزی همه‌چیز هم بهبود یابد، چه کسی می‌تواند آن عمر و زمان از دست‌رفته را بازگرداند؟! آن روزهای طلایی، آن شوقِ ادامه دادن، دیگر هرگز همان نخواهد بود و باز نخواهد گشت.

اما با این حماسه‌ی شجاعانه که رقم خورد، نسل‌های بعد، آن‌ها را فقط به عنوان آدم‌هایی معمولی به یاد نخواهد آورد؛ بلکه به عنوان قهرمانانی که برای زندگی بهتر برای دیگران، در برابر ظلم ایستادند و فداکاری کردند. شاید روزی برسد که از همه‌ی این دردها، امید و ساختن برخیزد. روزی که خانه، دوباره جای امن‌تری برای همه فرزندان خویش باشد...

پایان

